

دکتر هوشنگ بشارت

## شرح زندگانی مارکوس ارلیوس

### قسمت دوم - امپراطور حکیم

«شریف ترین انسانی که در جهان زیسته است» این توصیفی است که هیپولیت ن نویسنده شهیر فرانسوی از مارکوس ارلیوس کرده است . برای اینکه با این روح بزرگ آشنا شویم باید زندگی وی را مورد مطالعه قرار دهیم . مارکوس ارلیوس تنها مرید وفادار يك مکتب فلسفی نبود .

عظمت این روح برگزیده بستگی به عظمت مکتب فلسفی که از آن پیروی میکرد ندارد عظمتش در نحوه زندگیت که انتخاب کرد و خواسته بود به آن طریق تحت فرامین مکتب فلسفی مورد علاقه خود زندگی کند . هر که به مطالعه کتاب مارکوس اورلیوس «یادداشت‌های خصوصی من» بپردازد ناچار است از زندگی او نیز آگاهی یابد زیرا حیاتش تفسیر زنده‌ای از افکارش بود .

مارکوس اورلیوس در ۲۶ آوریل سال ۱۲۱ مسیحی در رم دیده به جهان گشود . پدرش آنیوس وروس نام داشت و مادرش دمیسیا لوچیلا اصلا از شهر سوکوبو در ایالت بتیک اسپانیا بودند لیکن بیش از يك قرن بود که خانواده آنها در رم اقامت گزیده بود .

خانواده مارکوس ارلیوس در کاخ بزرگی در روی تپه های کولیوس اقامت داشتند اطراف کاخ آنها را باغ‌های زیبا فرا گرفته بود . مارکوس ارلیوس پدرش را در کودکی از دست داد ولی هنگام مرگ پدر آنقدر بزرگ شده بود که خاطره پدر را به یاد داشته باشد و پدرش را آنچنان که میگوید نمونه رفتار خود قرار دهد :

« از پدرم تحمل و نیروی جوانمردی آموختم ». مادرش که از اشراف ثروتمند رم بود خاطره يك زن مؤمنه را در وی بجای گذاشت « زنی آزاده خوش برخورد و ساده که نه تنها از اعمال بد پرهیز میکرد بلکه حتی از ورود افکار زشت در وجود خود همانعت میکرد » .

دمیسیا لوچیلا علاوه بر زیبایی چهره از پاکی ، روحی منزه و تربیت شده نیز برخوردار بود . زبان یونانی را چنان صحیح و زیبا مینوشت که یکی از ادیبان معاصری در مقابل زیبایی قلم دمیسیا لوچیلا سر تعظیم فرود میآورد .

دمیسیا لوچیلا نگران سلامت پسر خود مار کوس اورلیوس بود زیرا نحیف و ضعیف بدنیا آمده بود و از اینسکه پسرش را به مدارس عمومی بفرستد و اهمه داشت لذا از مقامات رومی اجازه گرفت که پسرش به مدرسه نرود و در خانه نزد معلمین حکیم و ورزیده به تحصیل علم بپردازد .

از کودکی مار کوس ارلیوس رفتاری جدی و روحی صادق و صمیمی داشت . با علاقه زیاد درس میخواند و تمایل مشهودی به درس فلسفه نشان میداد . لذا در عنفوان جوانی با آنچه که خودش « انضباط یونانی » مینامد آشنا گردید یعنی روش تعلیم و تربیتی که به پرورش جسم و روح با هم توجه داشت .

در سن شش سالگی در زمره اشراف درآمد و در سن هشت سالگی وارد مدرسه مذهبی سالین گردید ولی هنگامیکه به سن دوازده سالگی رسید خودش تصمیم گرفت پیراهن مخمل سفید ملیله دوزی شده خاص پسران اشراف را با ردای خشن پشمی فیلسوفان عوض کند . و با وجود سلامتی متزلزل خود اراده کرد که طبق انضباط سخت و زهد مکتب رواقیون زندگی کند و روی تخت چوبی بدون تشك شبها بیارامد . فقط اصرار مادرش باعث شد که بالاخره قبول کند روی تخت چوبی خود پوست حیوانی بیندازد

وروی آن بخواهد .

علاوه بر تربیت ادبی که عبارت از مطالعه اشعار پهلوانی و تراژدی و نوشته های ادیبان بزرگ بود مار کوس ارلیوس تعلیم هنر هم گرفت موسیقی آواز و رقص آموخت و این هنرها را با هنر طراحی و نقاشی تکمیل کرد .

دیوگنت که استاد نقاشی و پیرو مکتب رواقیون بود او را در این هنر رهبری کرد و باو آموخت که چگونه دقت در خطوط و رنگها قادر است برای درك و تحسین آثار زیبا و بزرگ و كوچك قادر متعال بانسان كمك نماید .

ادبیات و هنرهای زیبا نتوانست مردی را که بسوی مطالب عالتر کشانده میشد مدت زیادی باخودنگهدارد غریزه و ذوق و علاقه مار کوس اورلیوس متوجه معانی محکم و عمیق بود .

از جوانی تمایل و عشقی برای فلسفه در خود احساس کرده بود . چون روح زمان و تمایلات محیطی که در آن زندگی میکرد به مکتب رواقیون خیلی نزدیک بود و این مکتب با روحیه نیرومند و فعال رومیها تطبیق کامل داشت مار کوس ارلیوس امپراطور آتیه روم پیرو این مکتب گردید . بدون اینکه تعلیمات مکتب افلاطون و مشائین را که ما کسیم روتیر و کلودیوس سرووس به او آموخته بودند از نظر دور کند، مکتب رواقی او را بیشتر بسوی خود جلب نمود .

جونیوس روستیکوس او را با ایبکت آشنا کرد و آپولونیوس مقدونی و سکتوس نوئه پلوتارک به جزئیات مکتب رواقیون واردش کردند . ولی از میان تمام استادان که او را تعلیم داده بودند آنکه عزیزتر بود همانا مرد درستکار و صدیقی بود که کر نلیوس فروتمون نام داشت .

این ادیب مشهور نه تنها امپراطور آتیه را از جوانی هنر نطق و خطابه و نوشتن

آموخت بلکه نفوذش تا سنین بلوغ و پیری در مرید نخبه‌اش پابرجا ماند .

در يك نامه خصوصی به فروتون مارکوس اورلیوس این سطور آتشین پراز عشق

ودوستی را نوشته است :

«مراجعت تو درعین حال موجب خوشبختی و نگرانی من است . چرا موجب

خوشبختی من است ؟ هیچکس البته این سؤال را نخواهد کرد زیرا جواب آن پر

واضح است چرا موجب نگرانی من است من اکنون علت آنرا به تو اعتراف می -

کنم . تو مطلبی بمن داده‌ای که درباره آن باید تفحص و تقریر کنم و هنوز آنرا شروع

نکرده ام علتش نداشتن وقت نیست بلکه برای اینست که کتاب اریستون ( فیلسوف

رواقی ) من را بخود مشغول کرده است .

مطالعه این کتاب من را گاهی با خودم دوست میکند و گاهی دشمن . وقتی

تقوی بمن میآموزد مرا با خودم دوست میکند ولی وقتی بمن نشان میدهد که تا چه

اندازه از این تقوی بدور هستم مرا با خودم دشمن میسازد و مرید تو از خجالت سرخ

شده و حسرت میبرد که به سن ۲۵ سالگی رسیده است و هنوز روحش را با این افکار

عالی صیقل نداده . در نتیجه عصبانی میشوم اندوه مرا فرا گرفته و از خوردن غذا

امساک میکنم .

در میان این همه درد که روح من را دربر گرفته هر روز نامه نوشتن برای تو را

به روز دیگر محول میکنم . « با وجود کوشش های فروتون برای دور ساختن

مریدش از فلسفه و جلب توجه او به ادبیات دوستی آنها برای همیشه باقی و پایدار ماند .

هنگام مرگ امپراطور هادرین مارکوس اورلیوس در عنقوان جوانی بسر میبرد .

امپراطور هادرین، آنتون مشهور به «زاهد» را که تاریخ پدر نوع بشر نامیده بعنوان

جانشین خود معین کرده بود .

چون آنتون زاهد فرزند پسر نداشت هادرپن وصیت کرد که مار کوس اورلیوس ولوسیوس وروس را به فرزند خواندگی قبول کند و آنتون زاهد را مختار کرد هر دو یا یکی از آنها را به حکومت امپراطوری برگزیند. آنتون، لوسیوس وروس را کنار گذاشت و در شورائی که تشکیل داده بود مار کوس اورلیوس را بعنوان تنها جانشین خود معین کرد.

چونکه به مقام ولایت عهدی رسید نام سزار بوی داده شد و ناچار به ترك گاخ پدری در تپه های کولیوس گردید و چنانکه مقامش اقتضاء میکرد در گاخ امپراطوری بر فراز تپه پالاتن اقامت گزید. امپراطور آتی روم با فوستین دختر ملکه وقت ازدواج کرد. این همسر که خودش وی را « ساده و مهربان » توصیف میکند تعداد زیادی فرزند برای او به دنیا آورد.

فروتون مینویسد تولد هر فرزندى « برای مار کوس اورلیوس يك روز جشن و نور آرام و امید تازه از دعای اجابت شده و شادی مطلقى همراه میآورد » بد بختانه سلامت نوزادان عزیزش همیشه وی را نگران میکرد و چند فرزندش در ابتدای تولد بدرود حیات گفتند. لحظات آرامش و خوشبختی برای او بسیار به ندرت پیش میآمد و هر گاه این لحظات فرا میرسید با خوشحالی به آنها اشاره میکرد.

روزی مار کوس اورلیوس به فروتون مینویسد: ما هنوز گرمای تابستان را احساس میکنیم ولی چون فرزندان ما سلامت هستند گوئی که هوای خنک و مطبوعی را تنفس میکنیم هوائی چون هوای بهاران.»

تا مرگ آنتون در سال ۱۶۱ میلادی مار کوس اورلیوس وقتی را که صرف خانواده محبوبش نمیکرد به امور دولت که امپراطور باو واگذار میکرد میگذرانید یا به مطالعه قوانین و فلسفه میپرداخت.

هنگامیکه آنتونن مرگه را نزدیک خود دید دستور داد مجسمه طلائی پیروزی و بخت را که نشانه و محافظ قدرت امپراطوری بود به اطاق پسر خوانده اش مار کوس اریوس ببرند .

در آن هنگام مار کوس اریوس چهل سال داشت از لحظه ایکه امپراطور شد به یاد کار هادرین برادر خوانده خود لوسیوس وروس را لقب اگوست داد و او را شریک بخت خود کرد و بربیک پایه در مساوات مطلق او را نیز امپراطور کرد . یعنی از آن پس روم در عین حال دو امپراطور داشت هر دو مساوی و برابر با یکدیگر . و برای اینکه برادر خوانده خود را بخود نزدیک تر سازد و بامید اینکه بار مسئولیت اداره امور امپراطوری را تا اندازه ای بدوش لوسیوس وروس بیاندازد و خود به عبادت و مطالعه فلسفه ، بیشتر بپردازد دختر بزرگش لوچیا را بعقد لوسیوس وروس در آورد. لوسیوس وروس که مرد خوش چهره و ادیب ظریفی بود با این لطف که مار کوس اریوس به او کرده بود مرد بهتری نشد به زندگی راحت و تنبل خود ادامه داد و سعی کرد بعنوان یک مرید حقیقی مکتب اپیکور از لذات زندگی برخوردار شود و فقط در جای پای برادر خوانده خود قدم گذارد و نسبت به وی همیشه وفادار و مهربان باشد .

مار کوس اریوس نسبت به رفیق برادر خوانده اش با چشم اغماض مینگریست و لوسیوس وروس نسبت به اموری که مزاحم لذاتش میشد توجهی نمیکرد و برادر خوانده خود را زیر بار کمر شکن مسئولیت اداره امور امپراطوری تنها و بی کمک میگذاشت .

احراز بزرگترین مقام و قدرت موجود ، روح ساده و سخاوتمند و قلب صاف و صادق مار کوس اریوس را عوض نکرد . نسبت به وسوسه های قدرت و لذات دنیوی بی علاقه باقی ماند و همیشه گوش متوجه ندای وظایف و تکالیفش بود .

دیری نگذشت که به مسئولیت های مقامی که خودش نخواسته بود وجست و جو نکرده بود ، غم و اندوه عزاها بلیات بیماری ها و جنگ ها اضافه گردید ولی همیشه وظایف مقام خود را با علاقه و فداکاری تام و وجدان رهبری که پراز افکار و سخنان حکما بود انجام داد .

از ابتداء حکومت مارکوس اورلیوس صلح و آرامشی که امپراطوری از آن برخوردار بود ، با عصیان نظامی در بریتانیا و نهضت های شورشی در مرزهای آلمان که از توابع امپراطوری روم بود ، دستخوش تزلزل گردید . رودخانه تیبر از بستر طغیان کرد و محلات پائین شهر رم را دستخوش سیل نمود و اضافه برخسارات وارده از سیل در روستاها از جمله محو محصول و انهدام دامها بالای زمین لرزه هم نازل شد . پارت ها ارمنستان را اشغال کردند و سوریه را تهدید میکردند برای مقابله بادشمن مارکوس اورلیوس آویدیوس کاسیوس ژنرال متهور و شجاع ولی جاه طلب و سخت دل را مأمور کرد تا لژیون های رومی مصر را رهبری کند .

سپس برای برقرار کردن صلح در شرق اوسیوس و روس بردار خوانده و امپراطور هم طراز خود را به آن ناحیه فرستاد .

پس از نبردهای سخت رومی ها پارت ها را به ماوراء فراط رانند ولی سر بازان پیروز و روس در مراجعت از سوریه با خود میکرب مرض وبا همراه آوردند . بیماری وبا تا مناطق رود راین شیوع پیدا کرد . خیابان های شهر رم از اجساد مردگان انباشته شده بود و در روستاها دامها و انسانها همه با هم جان می سپردند .

در همان زمان که فکر مردم از بلای وبا مشوش بود خبر رسید که ایلات مارکومان از مردم بربر ژرمانی جنوب با ایلات دیگر متحد شده و ایالات نوریک و رتی را اشغال کرده و تاملز ایتالیا پیش آمده اند مارکوس اورلیوس و لوسیوس و روس همراه

ژنرال‌های شجاع برای مقابله با دشمن آماده شدند به منطقه آکیله رفتند و در آنجا ارتش امدادی تازه‌ای تشکیل دادند . به محض ظهور قوای روم بربرها حساب کار خود را کردند پس از مذاکره با امپراتور موج بربرها به آن طرف دانوب عقب نشینی کرد . ولی مارکوس ارلیوس دریافت که عدم وفای به عهد وزیر با گذاشتن قراردادهای نزد اقوام بر بر نوعی دفاع قانونی محسوب میشود . متوجه شد که عقب نشینی متجاوزین حیل‌های بیش نیست لذا با لشکریانش راه خود را دنبال کرد و وارد کوه‌های آلپ شد از مرزها بازدید کرد دستور ترمیم راهها را صادر کرد و به رودخانه راین رسید .

سپس در حین زمستان به رم مراجعت نمود . در طی راه لوسیوس و روس مریض شد و سه روز در حالت اغماغ بسربرد و با تمام توجهی که مارکوس ارلیوس برای مداوا و معالجه وی کرد در سن ۳۹ سالگی پس از ۹ سال حکومت بدرود حیات گفت ( سال ۱۶۹ میلادی ) مارکوس اورلیوس جسد برادر خوانده خود را به رم آورد و برایش تشییع جنازه پر عظمتی ترتیب داد ، به محض اینکه باز مسئولیت حکومت به تنهایی بدوش افتاد خبر رسید که بربرها با تعداد بیشتری وارد نوریس ورتی شده‌اند و به - قراردادهای خود وفا نکرده‌اند .

نا تمام

### نصیحت

یکی ابراهیم ادهم را گفت که : مرا نصیحتی کن . پرسید : ای برادر ! پیشیزی را در خواب دوست تر داری یا گاو سه هزار دیناری را در بیداری ؟ گفت : پس دنیا خواب است و آخرت بیداری و آنچه در دنیا است نسبت بنعمیم آخرت کمتر از پیشیزیست نسبت بگاو سه هزار دیناری .  
(امام محمد غزالی)